

حقیقت چیست؟

(۲)

حقیقت بودن به چه چیزهایی مربوط است؟

چه چیزی می‌تواند حقیقی باشد؟ پاسخ‌های گوناگونی برای این پرسش وجود دارد. بعضی فلاسفه می‌پندارند که سخن گفتن از حقیقت بودن و دروغ بودن گواهی‌های حواس بی‌معنی است، و در این میان هستند کسانی که احساس‌ها، ادراک‌ها و تصورات ما را یگانه واقعیتی می‌دانند که خارج از آن هیچ چیز وجود ندارد. این همان ایده آلیسم ذهنی است که بی‌با یکی آن در «مانریالیسم و امپیریو کریتیسیسم» نشان داده شده است.

اگر واقعیت را تنها به احساس منحصر نمی‌کنیم و تصور می‌کنیم که خارج از ما دنیایی مادی وجود دارد که به شکلی در احساس‌ها منعکس می‌شود، پس پرسش درباره حقیقت بودن و دروغ بودن داده‌های حسی کاملاً منطقی است. اگر این داده‌های حسی با واقعیت منطبق‌اند، پس حقیقی‌اند و اگر آن را تحریف می‌کنند دروغی‌اند.

لکن این‌جا پرسشی جالب پیش می‌آید که دموکریت فیلسوف یونان باستان (حدود ۴۶۰-۳۷۰ قبل از میلاد) آن را مطرح کرده بود. تلخی، شیرینی، شوری را حس می‌کنیم. اما در واقع، بنا به عقیده دموکریت نمی‌توان گفت که در واقع شیرینی یا شوری وجود دارد. در واقع فقط اتم‌ها هستند و خلاء.

جان لاک فیلسوف مشهور انگلیسی (۱۶۳۲-۱۷۰۴) تئوری صفات نخستین و دومین را پیش کشید. صفات نخستین صفاتی هستند ذاتی جسم، مستقل از ادراک انسان. این صفات قبل از همه عبارتند از اشکال و ابعاد آن‌ها. صفات دومین عبارتند از رنگ، طعم، بو. این صفات را ویژگی‌های ادراک انسان سبب شده است. جستجوی رنگ، طعم و بو در خود طبیعت بی‌معنی است. اگر انسان نبود، هیچ‌گونه رنگ، طعم و بو نیز وجود نداشت. با گسترش دیدگاه لاک می‌توان پرسش‌هایی از این قبیل را مطرح کرد: قبل از پاره کردن هندوانه، درون آن رنگ دارد یا نه و اگر دارد چه رنگی است؟

اما ادراک حسی همیشه آن چه را که خارج از آن وجود دارد، کم و بیش

دقیق منعکس می‌کند و برخوردارش هم با آن چه لاک دومین و هم با آن چه نخستین می‌نامد یکسان است. شکل جسم که به طور عینی وجود دارد، کاملاً همان نیست که شکل جسم در این یا آن ادراک حسی منعکس می‌شود. طبیعتاً همان گونه نیز می‌توان درباره رنگ سخن گفت. به همین جهت هندوانه تا وقتی که آن را پاره نکرده‌اند، رنگ دارد، اما نه آن رنگی که فلانی سرخ می‌نامد و دیگری گلی. این، البته یکی از مشابهان نوعی رنگ است که به طرری عینی وجود دارد و اشخاص گوناگون یکسان درکش نمی‌کنند. وانگهی، حتی شکل اجسام نیز یکسان درک نمی‌شود. لاک می‌بنداشت که جسم اگر به شکل کره است، این شکل نسبتی با چیزی خارجی ندارد، یعنی در هر شرایطی شکل خود را حفظ می‌کند. فیزیک امروز نشان داده است که شکل جسم بستگی به آن دارد که در کدام دستگاه مختصات مورد بررسی قرار گیرد. شکل جسم در یک دستگاه کره و در دستگاهی دیگر بیضوی است.

مثال‌های یاد شده حاکی از آن است که سخن گفتن از حقیقت بودن یا دروغ بودن داده‌های حسی کاملاً با معنی است. اما تفکر چگونه؟ آیا نتایج تفکر به هر شکلی از اشکال خود می‌تواند حقیقی یا دروغی توصیف شود؟ عقیده حاکم بر منطق در طول قرن‌ها، حقیقت بودن و دروغ بودن را ذاتی فکر می‌دانست نه به هر شکلی، بلکه فقط به شکل احکام. این عقیده در نظر اول درست می‌نماید. در واقع اگر بگوییم که تراکتور ماشین کشاورزی است، فکرمان حقیقی است، اگر بگوییم که تراکتور تانک تندرو است، فکری دروغی را بیان کرده‌ایم. اما اگر به سادگی بگوییم «تراکتور»؟ در آن صورت نه دروغی است و نه حقیقی. ما حتی می‌توانیم چیزی را بنامیم که در واقع وجود ندارد، مانند «قنطورس». این نیز نه حقیقی است و نه دروغی. لکن یکسان شمردن مفهوم با واژه‌ای که «علامت» این مفهوم است، چنین برداشتی را سبب شده است. چنانچه نه خود واژه را بدتهایی، بلکه مفهوم «تراکتور» یعنی فکری را در نظر بگیریم که نشانه‌هایی از شیمی مانند «فولادی بودن» و همراه آن «قابلیت شخم زدن زمین و انجام دادن دیگر کارهای کشاورزی» را در یک پارچگی کامل متحد می‌کند، بالطبع این پرسش پیش می‌آید: در واقع اتحاد مناسب نشانه‌ها صورت می‌گیرد؟ گرد آمدن نشانه‌ها در مفهوم قالبی پرنده چنین اتحادی را در واقع بدو وجود نمی‌آورد و نمی‌تواند هم بدو وجود آورد. اما گرد آمدن نشانه‌ها در مفهوم «تراکتور» چنین اتحادی را به وجود می‌آورد. به همین جهت می‌گویند که مفهوم اول دروغی است و مفهوم دوم حقیقی. به این ترتیب، مفهوم «اسب» حقیقی است، ولی مفهوم «قنطورس» دروغی. مفاهیم «شیر» و «انسان» حقیقی‌اند، اما مفهوم «ابوالهول»، با وجود این که نشانه‌های حقیقی شیر و انسان در آن گرد آمده‌اند، دروغی است.

باید خاطر نشان کرد که حقیقت بودن مفهوم را نباید به حضور عینی اشیای معین در

لحظه مورد نظر وابسته کرد، هر چند که این حضور نیز می‌تواند برای اثبات حقیقت بودن

مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً مفهوم «قهرمان جهان در شطرنج» در آن زمان نیز که هیچ قهرمانی در این رشته پس از مرگ آلخین وجود نداشت، حقیقی بود. اگر تمام تراکتورها از بین بروند، مفهوم «تراکتور» حقیقی باقی خواهد ماند. مفهوم «دریا» همیشه حقیقی است و برای آن‌هایی هم که هرگز دریا را ندیده‌اند، حقیقی است. در این جا خود وجود اشیای معین اهمیت ندارد، بلکه مهم این است که چنین اشیایی در اصل می‌توانند وجود داشته باشند.

مسئله حقیقت بودن یا دروغ بودن استنتاج‌ها جالب است.

به این عبارات توجه کنید:

هر S ی M است، S علامت گروهی از اشیاست و M دارای خاصیتی است.

هر M ی P است، یعنی اشیای دارای خاصیت M ، خاصیت P را هم‌دارا هستند.

در این صورت، طبق قواعد منطق، هر S ی خاصیت P را نیز خواهد داشت.

این استنتاج را می‌توان به صورت کلی زیر نوشت:

هر S ی M است

هر M ی P است

هر S ی P است.

مثلاً

هر S ی (گربه‌ای) M (پستاندار) است

هر M ی (پستانداری) P (خونگرم) است

هر S ی (گربه‌ای) P (خونگرم) است.

حال به جای S ، P و M معانی دیگری را قرار می‌دهیم، مثلاً:

هر S ی (خیاری) M (سیاره) است

هر M ی (سیاره‌ای) P (دارای خاصیت گردیدن دور کره خورشید) است

هر S ی (خیاری) P است (دور کره خورشید می‌گردد).

«هر خیاری سیاره است، هر سیاره‌ای دور کره خورشید می‌گردد. پس هر خیاری دور

کره خورشید می‌گردد». بدون شك چنین استنتاجی خواننده را سرگرم خواهد کرد.

خواننده یقیناً می‌داند که خیار سیاره نیست. اما در عین حال حکم دیگری نیز وجود دارد

که حقیقی است: در واقع تمام سیاره‌ها دور کره خورشید می‌گردند نتیجه نیز حقیقی است.

لکن از آن جا که نخستین حکم دروغ است، سخن گفتن از حقیقت بودن تمام ترکیب دشوار

است. در منطق پذیرفته شده است که چنین استنتاجی صورتاً درست است، هر چند که یکی از

مقدمات آن دروغ است. در کتاب‌های منطق گاهی برای مفاهیم «حقیقت بودن» و «دروغ-

بودن» مرزی معین می‌کنند. حقیقت بودن - دروغ بودن از این دیدگاه، خاصیت احکام

است، اما استنتاجها می‌توانند فقط درست یا نادرست باشند.

حال این پرسش پیش می‌آید: درستی یا نادرستی استنتاج‌ها چگونه معین می‌شود؟ اگر درستی یا نادرستی استنتاج‌ها به وسیله قوانین درونی خود تفکر معین می‌شود، معلوم نیست چرا استنتاج‌های درست به هر حال ما را خیلی بیشتر از استنتاج‌های نادرست به حقیقت می‌رسانند. به عقیده ما، درست بودن نیز چیزی نظیر حقیقت بودن است. اما حقیقت بودن احکام - مطابقت با واقعیتی معین و مشخص است. حقیقت بودن استنتاج‌ها، یعنی درست بودن صوری آن‌ها، - مطابقت با قوانین کلی واقعیت است. در این میان، عدم تناقض نقشی خاص ایفا می‌کند.

حتی يك شیء نمی‌تواند دارای خواص متناقض با یکدیگر، متقابلاً نافی یکدیگر باشد. اگر برف سفید است، در آن صورت، نمی‌تواند در عین حال و از همان لحاظ سیاه باشد. این واقعیت خصلت عینی دارد که به انسان و بشریت بستگی ندارد. تفکری که این واقعیت را به حساب نیاورد، نادرست و به همین جهت نیز غیر حقیقی است، هر چند که عدم تناقض خود به خود حقیقی بودن را تضمین نمی‌کند. جانانان سوئیت بیهوده ناخدای کشتی را به مسخره نگرفته بود. او دلیلی در دست داشت که ناخدا داستان گالیور را حقیقت پنداشته و در گفته‌هایش ضدونقیض نمی‌دید. «ناخدا مردی خردمند بود و بسیار کوشید تا تناقض‌های گفته‌هایم را برملا سازد، اما سرانجام در باره راستگویی‌ام بهترین عقیده را در خود یافت.»

لکن با اصول و موازین اخلاقی که مراعات این با آن طرز رفتار را توصیه می‌کنند، چه باید کرد؟ آیا می‌توان آنها را همچون حقیقی و دروغی توصیف کرد؟ این قضایا را در نظر بگیرید:

تهداتی را که به گردن گرفته‌ای انجام ده.

کمک‌های اولیه پزشکی را یاد بگیر.

هدف را با وسایل متناسب گردان.

سیگار نکش.

آن‌ها را با این قضایا مقایسه کنید:

پس از مرگ شوهر خود را بسوزان.

گوشت نخور.

بینی را برای آراستن با آویزه، سوراخ کن.

ما با قضایای نخستین مواظبت و با قضایای دیگر مخالف. اما این موافقت و مخالفت بدان معنی است که قضایای نخستین را حقیقی و دیگر قضایا را دروغی می‌دانیم؟ انجام تهدات، وظیفه اخلاقی هر انسان است. توانایی انجام کمک‌های اولیه پزشکی اهمیت

بسیار دارد؛ زیرا اغلب بانجات زندگی انسان ارتباط پیدا می‌کند. اگر هدف را با وسایل متناسب نکنی، با عدم موفقیت روبرو خواهی شد. سیگار کشیدن برای تندرستی زیان آور است. تمام این‌ها درست است. از سوی دیگر، رسم خود سوزی زنان بیوه (حداقل در اروپا) و حشایانه تلقی می‌شود. نخوردن گوشت بی‌معنی است، زیرا گوشت لذیذ و دارای بسیاری مواد غذایی با ارزش است. ازدیدگاه ما، آراستن بینی با آویزه زیبا نیست، به همین جهت سوراخ کردن بینی برای این مقصود لزومی ندارد.

با این حال چیزهایی درست گفته‌ایم. تمام این قضایا افکار حقیقی را بیان می‌کنند. حقیقی بودن این قضایا مارا به پذیرفتن یا مردود شمردن دستور و توصیه‌های مربوط بر- می‌انگیزد. این، البته، به آن معنی نیست که خود دستورها و توصیه‌ها حقیقی یا دروغی می‌شوند. با وجود این، می‌توان گفت که دستورها و توصیه‌ها مشخصاتی شبیه حقیقت و دروغ دارند. بین این مشخصات و حقیقت بودن- دروغ بودن قضایای اخلاقی یعنی قضایایی بسا معمول «پسندیده، اخلاقی» توافقی روشن و دقیق وجود دارد. مثلاً دستور اخلاقی: «به انسانی که دچار بدبختی شده، کمک کن»- با قضیه اخلاقی: «کمک کردن به انسانی که دچار بدبختی شده، پسندیده است»، منطبق خواهد بود. برعکس، از قضیه «آن رفتار نسبت بدخیر عموم پسندیده است که نسبت به بالادست»- دستور اخلاقی: «نسبت بدخیر عموم چنان رفتار کن که نسبت به بالادست خود» نتیجه می‌شود.

گوته منتسکی فیلسوف شوروی با آوردن این مثال‌ها خاطر نشان می‌کند که «میزان و معیار می‌تواند انعکاس منطبق با واقعیت باشد و اهمیتی مشابه با اهمیت حقیقت دارد».

منطقی و عاقلانده است که قضایای حقیقی را بپذیریم و قضایای دروغی را مردود شویم. پذیرفتن فقط قضایای منطبق با احکام حقیقی همان قدر منطقی و عاقلانده است که مردود شمردن آن‌ها که با احکام دروغی مطابقت دارند. به این ترتیب به مفهوم کلی حقیقت بودن می‌رسیم که به موازات حقیقت عادی بودن، شبه حقیقت را نیز در بر می‌گیرد.

وجود شبه حقیقت امکان می‌دهد تا منطق خاص تکالیف و دستورات و احکام را بنا نهیم که نام دئونیک (وظیفه‌شناسی) گرفتار است. این منطق کاربردی وسیع در علم حقوق پیدا کرده است، جایی که روشن کردن روابط متقابل بین احکام گوناگون اهمیت بسیار کسب می‌کند.

مفهوم حقیقت بودن به معنای کلی می‌تواند در پرسش‌هایی به کار رود. پرسشی حقیقی به حساب می‌آید که درست طرح شده باشد و دروغی محسوب می‌شود اگر قواعد طرح پرسش نقض شده باشد. روشن کردن قواعد طرح پرسش‌ها و پیوندهای موجود بین پرسش‌های گوناگون اهمیت عملی فراوان دارد و موضوع پژوهش منطقی خاص به نام منطق پرسش‌هاست

که در سال‌های اخیر نسبتاً سریع گسترش یافته است.

به این ترتیب، می‌بینیم که حقیقت بودن و دروغ بودن که به مفهومی بس گسترده فهمیده می‌شود، جلوه‌ای از یک شکل نیست بلکه جلوه تمام اشکال انعکاس واقعیت در شعور انسان است.

آیا فکر، حقیقت بودن خود را تصدیق می‌کند؟

جمله‌ای می‌نویسیم: «هر کس کتاب مرا، درباره حقیقت را بخواند، تا ۱۲۳ سال عمر خواهد کرد». خواننده پس از خواندن این نوشته خواهد گفت «شوخی می‌فرمایید» و باور نخواهد کرد. آیا حق با خواننده است؟ به نظر من حق با خواننده نیست. لکن این به آن معنی نیست که نویسنده در واقع یقین دارد که هر خواننده کتابش واقعاً تا ۱۲۳ سال عمر خواهد کرد. نویسنده همین جور جمله‌ای را نوشته، جمله‌ای بدون طرح مسئله حقیقت بودن فکری که به وسیله او بیان شده است. آخر، معلم زبان که سر کلاس جمله‌ای از این قبیل را به عنوان مثال برای تحلیل دستوری می‌آورد: «تکه ابر سفید از افق بالامی آید»، به فکر دانش‌آموزان خطور نمی‌کند که از پنجره نظری به بیرون بیندازند و ببینند سخنانش با واقعیت منطبق است یا نه. در منطق امروزی دویژگی دقیقاً متمایز که با هر جمله خبری ارتباط دارد، پذیرفته شده است: (۱) مفهوم جمله، مضمون (اطلاع) آن، و (۲) حکم عمل پسکولوژیک تصدیق حقیقت بودن مضمون، مفهوم.

چه بسا صحنه‌های مضحك و خنده‌آور در ادبیات، مبتنی بر اشتباه مفهوم این یا آن جمله با وضع واقعی امور، با کارهای عادی زندگی است. مثلاً درس ریاضی را از کم‌دی «نجیب-زاده جوان» فون ویزین به یاد می‌آوریم:

تسیمفیر کین. مسئله، اراده فرمودی با من در جاده قدم بزنی. خوب، سیدور بیچ راهم باخودمان برمی‌داریم. شدیم سه نفر...

میتروفان: (می‌نویسد). سه نفر.

تسیمفیر کین: سر راهمان... سیصد روبل پیدا کردیم.

میتروفان: (می‌نویسد). سیصد.

تسیمفیر کین: حالا می‌خواهیم تقسیمش کنیم. حساب کن سهم برادر را.

میتروفان: (ذی‌لبی حساب می‌کند). یک سه‌تا- سه‌تا. یک صفر- صفر. یک صفر- صفر...

با تو پروستا گوو! اوچرند می‌گوئید، جانم. پول را تو پیدا کردی، تقسیم ندارد، همه‌اش

را برای خود بردار، میتروفان جان. این عام بیهوده را یاد بگیر.

میتروفان: گوش کن، پافنو تیچ، یک مسئله دیگر بده.

تسیمفیر کین: عالی جناب، بنویس. در سال ده روبل حق‌التعلیم به این جانب اعطا می‌فرمایید.

میتروفان: ده.

تسفییر کین: حالا، آقای که تو باشی، در برابر چیز کی که از من یاد می گیری، همین جوری، به جایی بر نمی خورد اگر ده روبل دیگر هم به ما اجیم اضافه کنی.

میتروفان: (می نویسد). خوب، خوب، ده.

تسفییر کین: حال حساب کن ما اجیم در سال چقدر می شود.

میتروفان: (ذیر لبی حساب می کند). صفرو صفر- صفر. يك. يك... (به فکر فرو می رود).

بانو پروستا کووا: بیهوده به خود زحمت نده دوست من، بشیزی هم اضافه نمی کنم.

دلیل ندارد. این که علم نشد. جز بوجی چیزی نمی بینیم، جز درد ورنج نصیبت نشده. وقتی پول نیست، چه حسابی؟ وقتی پول هست، بدون پافوتیج هم حسابش را داریم، خوب هم داریم.

کو کبکین: پافوتیج، بس است دیگر. دو نام مسئله حل شد. امتحانش دیگر از منی ندارد.

میتروفان: نترس برادر. در اینجا مادر اشتباه نمی کند و حسابش درست است.

اشتباه مفهوم ظاهری عبارت با مفهومی از آن که باید، بافت مورد نظر، دارا باشد نیز، می تواند مایه خنده شود. در يك زمان پلیسی طنز آمیز، جاسوس اولی به عنوان علامت شناسایی می گوید: «من سوسیس با کلم دوست دارم». دیگری که نقش خود را از یاد برده است، از این جمله به منظور اصلی پی نمی برد، بلکه به سادگی به مفهوم ظاهریش توجه می کند و می گوید: «من با سیب زمینی اش را ترجیح می دهم».

به کار معلم در کلاس بر می گردیم. اگر معلم بخواهد درباره ابر سفید به شاگردانش اطلاع دهد، ظاهراً باید به جمله یاد شده اکتفا نکند و مثلاً بگوید: «نگاه کنی، تکه ابر سفید در افق بالامی آید» - یا چیزی از این قبیل.

اگر نویسنده این کتاب در واقع می خواست بگوید که خواندن این کتاب، زندگی را تا ۱۲۳ سال تضمین می کند، در آن صورت نمی بایستی تنها به نوشتن این جمله اکتفا کند، بلکه می بایست به شکلی بنهماند که فکر بیان شده را حقیقی می داند. مثلاً می توانست بنویسد: «جمله هر کس کتاب درباره حقیقت مرا بخواند، تا ۱۲۳ سال عمر خواهد کرد» - حقیقی است». در این صورت نیز احتمال نمی رود کسی باروش شود. اما اگر بافت چنان باشد که خواننده را از نوبه دریافت جمله، فقط به عنوان موضوعی برای تحلیل وادار نکند، ادعا مشخص ترمی شود.

ببینیم در زندگی روزانه چگونه رفتار می کنیم. به مامی گویند: «امروز ساعت ۸ از خواب بیدار شدم و به سرعت صبحانه خوردم و حدود ساعت ۹، دیگر سر کار بودم». اگر گوینده مورد اعتماد است، در آن صورت باور می کنیم که آن چه او گفته واقعاً همان گونه نیز روی

داده است و لزومی ندارد که شرح واقعه مثلاً این چنین تغییر داده شود: «حقیقتاً من امروز ساعت ۸ از خواب بیدار شدم، واقعاً به سرعت صبحانه خوردم و اطمینان این است که حدود ساعت ۹، دیگر سرکار بودم». این کار نه مقرون به صرفه است و نه مشکل گشا، زیرا این امکان وجود داشت که شکاک خرده گیر و کنجکاو بدگمان شود: نکند جمله «حقیقتاً من امروز ساعت ۸ از خواب بیدار شدم» چیزی جز یک موضوع برای تحلیل نباشد، و این حق وجود داشت تا پرسیده شود، آیا «حقیقتاً من امروز ساعت ۸ از خواب بیدار شدم» حقیقی است یا نه. سپس لازم می آید تا به مرتبه ای دیگر از حقیقت بپردازیم و همین طور تا بی نهایت. برای این که چنین و چنان نکنیم، ساکت و خاموش فرض می کنیم که فکر، حقیقت-بودن خود را تصدیق می کند، البته غیر از مواردی که این کار را نمی کند مانند درس زبان و ملاقات دو جاسوس. تفاوت بین مواردی که فکر حقیقت بودن خود را تصدیق می کند یا نمی کند، بالحن کلام، آهنگ صدا، ژست و حرکات چهره، خلاصه با عده ای زیاد از وسایلی که هر کس با آن ها آشناست اما دانشمندان هنوز نیاموخته اند آن ها را تحلیل کنند، مشخص می شود.

حقیقت منطقی و حقیقت واقعی

تشخیص بسیار جالب بوگومول طیب را درباره بیماری بوراتینو: از زبان الکسی تولستوی به یاد می آوریم: «... بیمار زنده است یا مرده. اگر زنده است، زنده خواهد ماند یا زنده نخواهد ماند. اگر مرده است، می توان زنده اش کرد یا نمی توان». چنین تشخیصی نتیجه ای مضحک به بار می آورد، زیرا در تردید کامل قرارمان می دهد. سرانجام با این بیمار چه باید کرد؟ با وجود این، این تشخیص در برابر تشخیص های عادی دارای برتری هایی است، زیرا کاملاً درست است و حتی اگر اطلاع اضافی نیز در مورد بیمار به دست آید، می توان تضمین کرد که باز هم شك و تردیدی در تشخیص بوگومول راه نیاورد. این تشخیص همیشه حقیقی است و هرگز نمی توان مردودش شمرد.

چنین احکام همیشه حقیقی را تو تولژی (همان گویی) می نامند. حقیقی بودن تو تولژی ها با تحلیل ساختار منطقی عبارت روشن می شود، نه از راه متابله با واقعیت ها. تو تولژی همیشه از چند قضیه ساده تشکیل یافته و چنان نیز ساخته شده است که خودش حقیقی باقی می ماند، حال معنی اجزای آن هر چه می خواهد باشد. اگر بوراتینو در واقع زنده است، در آن صورت تو تولژی نامبرده از آن جهت حقیقی است که جزء نخستین عبارت یعنی «بیمار زنده است یا مرده» حقیقی است. اما اگر بوراتینو مرده است، در آن صورت تو تولژی با زهم حقیقی باقی خواهد ماند، زیرا اجزاء دوم همان عبارت حقیقی است.

چون حقیقی بودن تو تولژی با ساختار منطقی آن معین می شود، تو تولژی ها را حقایق

منطقی یا منطقاً حقیقی می‌نامند، که در مقابل حقیقت واقعی عادی قرار می‌گیرد.

گمان نکنید که حقایق منطقی برای علم کاملاً بی‌فایده‌اند. نقش آن‌ها در شناخت به ویژه برای برقراری صحت نتایج، حتی بیش از نقش حقایق واقعی عادی است. دانستن این که حکمی حقیقی است، ارزش علمی دارد، نه دانستن این یا آن حکم. به این ترتیب، دانستن این که این یا آن حکم حقیقت منطقی یا توتولوژی است نیز می‌تواند با ارزش باشد. به تشخیص بوگومول برمی‌گردیم و دو پرسش مطرح می‌کنیم: الف) اگر معلوم شده که این تشخیص یک توتولوژی است، پس ارزش اطلاعی که از کاربرد این توتولوژی در این مورد مشخص حاصل می‌شود، چیست؟ ب) ارزش اطلاع در این باره که این عبارت واقعاً یک توتولوژی است، چیست؟

اعتقاد حاصل کرده‌ایم که تشخیص بوگومول حقیقت منطقی است. بنا بر این، فایده‌اش برای بوراتینو واقعاً نزدیک به صفر است. حال اگر این طور نباشد و بیمار غیر از آن که زنده است یا مرده، آیا می‌تواند در حالتی بینابین قرار داشته باشد؟ مثلاً حالتی که کرم حشره یا جیرجیرک فلج شده در آن قرار دارد؟ شاید هم بوراتینو در حالتی به نام مرگ کلینیکی قرار دارد، یعنی وقتی که بیمار بنا بر تمام علائم مرده است، اما با وجود این، هنوز هم می‌توان زنده‌اش کرد؟ در این صورت، شاید کار بوگومول چندان هم مبتذل نباشد. بوگومول را می‌توان چنین فهمید (وانگهی من معتقدم که به زعم تولستوی چنین نبوده است)، که او می‌خواست درست این حالات بینابینی را طرد کند، یعنی تصدیق کند که بوراتینو فلج نیست و این، مرگ کلینیکی هم نیست.

چنین اطلاعی واقعاً می‌توانست با ارزش باشد، اما در آن صورت این به آن معنی می‌بود که چنین تشخیصی حقیقت واقعی است، نه حقیقت منطقی. پس در واقع بوگومول چه حقیقتی را بیان کرده است؟ پاسخ این پرسش آسان نیست. به همین جهت، پرسش (ب) را باید به لحاظ ارزش قابل ملاحظه اطلاع مورد بحث پاسخ گفت.

همان‌طور که خاطر نشان شد، توتولوژی بودن عبارت از راه تحویل ساختار منطقی آن آشکار می‌شود. لکن این تحلیل باروشن کردن مفهوم این یا آن اصطلاح، یعنی با مسایل معنی‌شناسی ارتباط دارد. مثلاً با معلوم شدن توتولوژی بودن تشخیص بوگومول، لازم است بدانیم آیا «زنده نیست» و «مرده است» هر دو به یک معنی است یا نه؟ در این جا نیز بدون استفاده از حقایق واقعی زیست‌شناسی از عهده پاسخ دادن بر نمی‌آییم.

تقسیم حقایق بد منطقی و واقعی با مسئله تناسب حقیقت مطلق و نسبی یاد شده چه ارتباطی دارد؟ آیا می‌توان حقایق واقعی را با نسبی یکی دانست، و حقیقت منطقی را به مثابه حقیقت مطلق در نظر گرفت؟ تمام حقایق واقعی نسبی‌اند، زیرا واقعیت‌هایی که بعدها شناخته

می‌شوند، مشخص کردن و دقیق‌تر کردن این حقایق را ناگزیر می‌نمایند. لکن حقایق منطقی به مفهوم کلی فلسفی را نیز باید نسبی به حساب آورد و همان‌طور که در نمونه تشخیص بوگومول معتقد شده‌ایم، آن‌ها به حقایق واقعی وابسته‌اند. حقیقت مطلق را نباید در میان نظریه‌های جداگانه علم جستجو کرد. حقیقت مطلق نتیجه جمع‌بندی حقایق نسبی است. حقایق چه باخصلت واقعی، چه باخصلت منطقی.

آیا فکرهای نه حقیقی و نه دروغی وجود دارد؟

معلوم کردیم که مفاهیم حقیقت بودن و دروغ بودن می‌تواند با اشکال گوناگون انعکاس واقعیت منطبق شود. اما از طرف دیگر، آیا می‌توان حقیقت بودن و دروغ بودن را به هر فکری نسبت داد؟

می‌پرسیم، آیا امپراطور فعلی فرانسه طاس نیست؟ فرض کنیم پاسخ داده‌اند: «امپراطور فعلی فرانسه طاس است». آیا پاسخ حقیقی است؟ به منظور روشن کردن صحت و سقم این پاسخ باید به فرانسه سفر کنیم و از امپراطور تقاضای شرفیابی کنیم. لکن در پاریس چیزی را روشن نخواهیم کرد، زیرا مدت‌هاست که فرانسه امپراطور ندارد. به همین جهت این پاسخ را نمی‌توان حقیقی دانست. در آن صورت، شاید ادعای طاس بودن امپراطور فرانسه دروغ است؟ اما اگر «دروغ است که امپراطور فعلی فرانسه طاس است»، پس بنا بر قوانین منطق، قضیه متناقض آن یعنی «امپراطور فعلی فرانسه طاس نیست»، باید حقیقی باشد. برای اطمینان یافتن از صحت این حکم، از نو باید تقاضای شرفیابی کنیم، و چون «امپراطور فعلی فرانسه» وجود خارجی ندارد، باز هم در این کار توفیق نخواهیم یافت.

به این ترتیب، هم در موردی که پاسخی را حقیقت دانسته‌ایم و هم در موردی که آن را دروغ پنداشته‌ایم، بادشواری‌ها روبرو شده‌ایم.

مثالی دیگر را در نظر می‌گیریم که در موقع خود به وسیله ارسطو آورده شده است. آیا سنگ بیناست یا نایبنا؟ ارسطو به حق تصور می‌کند که هر دو پاسخ — «سنگ بیناست» و «سنگ نایبناست» — باید نادرست باشد، زیرا خواص بینایی و نایبنایی را فقط می‌توان به موجودات زنده نسبت داد و چنین پرسشی درباره سنگ بی‌معنی است. اگر گفته «سنگ بیناست»، نادرست است، نتیجتاً این حکم نمی‌تواند حقیقی شمرده شود. این حکم در عین حال دروغ هم نیست، زیرا کذب حکم «سنگ بیناست»، صدق حکم «سنگ نایبناست» را در پی خواهد داشت؛ یعنی «سنگ نایبناست» و این حکم نیز حقیقی نیست.

ارسطو مثال دیگری نیز دارد. کسی ادعا می‌کند که فردا جنگ دریایی روی خواهد داد، آیا این ادعا حقیقی است؟ تا فردا زنده می‌مانیم و می‌بینیم. غروب فردا معلوم می‌شود که جنگ دریایی روی نداده است. اما مطلب در این است که ما «امروز» معلوم

کردیم که جنگ دریایی روی نداده است، در صورتی که پیشگویی مربوط به «فردا» است! آنچه را که «فردا» روی خواهد داد، هرگز نمی‌توان تحقیق کرد. آخر، هر تحقیقی همین «امروز»، حتی همین «الان» به عمل می‌آید.

تحقیق پیشگویی‌ها هنگامی معنی پیدا می‌کند که این پیشگویی‌ها نه با «فردا»ی نامشخص، بلکه با مدت زمان معینی که خود یک وقتی «امروز» خواهد بود - مربوط شود. برخی از فروشندگان سهل‌انگار از این مسئله سوء استفاده می‌کنند و بانصب یک آگهی محل کار را ترك می‌کنند؛ «پس از یک ساعت برمی‌گردم». اگر در نظر بگیریم که این حکم در هر لحظه حقیقی است، بنابراین از هر لحظه‌ای باید یک ساعت انتظار کشید تا آن را تحقیق کرد. این حکم پس از گذشت یک ساعت از لحظه دلخواه نیز از حقیقی خواهد بود و باز هم باید یک ساعت در انتظار بود. بدیهی است که مامی فهمیم قضیه از چه قرار است و انتظارمان بی‌پایان نخواهد بود. لکن این از آن جهت است که ما اطلاعاتی اضافی در اختیار داریم که ممکن است مثلاً در اختیار مریخیانی نباشد، که زبان ما را می‌آموزند ولی نمی‌دانند که محاسبه زمان در این مورد فقط از نقطه‌ای معین، هر چند که معلوم نشده باشد، صورت می‌گیرد. اگر فروشنده چنین آگهی می‌کرد: «ساعت ۸:۵ رفته‌ام. پس از یک ساعت برمی‌گردم». در آن صورت از هر لحظه پس از ۸/۵ در انتظار می‌ماندیم و پس از مدتی که از یک ساعت تجاوز نمی‌کرد، صدق یا کذب حکم را به آسانی معین می‌کردیم. پس، این ادعارا که «پس از یک ساعت برمی‌گردم»، بدون آن توضیح تکمیلی که آغاز محاسبه زمان را معین می‌کند، نه می‌توان حقیقت شمرد و نه دروغ.

به این ترتیب، می‌بینیم: با این که هر شکل انعکاس واقعیت به مفهوم وسیع این کلمه می‌تواند همچون حقیقت یا دروغ توصیف شود، افکاری وجود دارند که اصلاً نمی‌توان حقیقت بودن یا دروغ بودن را به آن‌ها نسبت داد. در این جا ظاهراً تضادی به چشم می‌خورد. لکن در واقع این طور نیست. در این که تفکر بطور کلی واقعیت را منعکس می‌کند، شکمی وجود ندارد. اما این به آن معنی نیست که هر فکری خود به خود شکلی از انعکاس واقعیت است. حتی اگر عناصر جداگانه فکر واقعیت را منعکس کنند و ارزیابی را از دیدگاه حقیقت بودن و دروغ بودن امکان‌پذیر سازند، این امکان وجود دارد که فکر رو بهم رفته این خاصیت را دارا نباشد. مثلاً مفهوم «طاس» واقعیت را به درستی منعکس می‌کند، مفهوم «امپراطور فعلی فرانسه» واقعیت را نادرست منعکس می‌کند. این یک مفهوم دروغی است. اسناد این دو مفهوم به یکدیگر مناسب ندارد.

اسناد بینایی یا نانبیایی به سنگ در حکم ارسطو نیز با واقعیت مقابله نمی‌شود. آنچه فردا یا پس از یک ساعت روی خواهد داد، چگونه؟ در این جا نیز امکان مقابله ادعا با واقعیت وجود ندارد.

نمونه های یاد شده ، این حکم را که «حقیقت بودن — دروغ بودن» مطابق با اشکال گوناگون انعکاس واقعیت معین می شود، نه تنها رد نمی کنند، بلکه تأیید هم می کنند. این مفاهیم بدون ارتباط با واقعیت معنی خود را از دست می دهند. به همین جهت غیر از حقیقت بودن و دروغ بودن ، کاربرد مفهومی دیگری یعنی بی معنی بودن برای توصیف فکر ضرورت پیدا می کند. در این صورت، حقیقت بودن و دروغ بودن حالاتی خاص از بامعنی بودن خواهند بود.

بخشی از منطق که در کنار حقیقت بودن و دروغ بودن احکام، معنی دیگری را نیز در نظر می گیرد، منطق سه معنایی (یا سه ارزشی) نام گرفته است. معنی سوم حتماً بی معنی بودن نیست، بلکه می تواند مبهم و نامعین بودن نیز باشد. مثلاً، چون امکان تحقیق این حکم که پیدایش انسان در ناحیه بردیچف روی داده است، وجود ندارد، موافقت می کنیم که این حکم را نامعین و مبهم بدانیم. مفهوم نامعین بودن را باید به مشابه چیزی بین مفهوم حقیقت و دروغ دانست. واضح است که بین حقیقت و دروغ تنها یک معنی نامعین وجود ندارد. در این جا به طور کلی تصور معانی بسیار امکان پذیر است، مانند «نزدیک به حقیقت است»، «معلوم نیست»، «نزدیک به دروغ است» و غیره. احتمال این که پیدایش بشر درست در ناحیه بردیچف روی داده باشد، آن قدر ناچیز است که به خود اجازه می دهیم تا این حکم را نزدیک به دروغ بدانیم. تصور چند معنی «بینابینی» گوناگون بین حقیقت و دروغ موضوع منطق چند معنایی است. اگر این معانی با احتمالات مربوط یکسانند، در آن صورت با منطق احتمالات سروکار داریم، در این منطق، حکم حقیقی به احتمال ۱، حکم دروغی به احتمال ۰ و دیگر احکام به احتمال P ، بیش از صفر و طبیعتاً کمتر از واحد، نسبت داده می شود. ضرورت گذار از منطق معمولی، دو معنایی، به منطق سه معنایی، به ویژه در تحلیل مسایل فیزیک امروزی ذرات بنیادی آشکار شده است. می دانیم که بر طبق نظریه هایزبرگ یقین دقیق و همزمان مقدار مختصات وایمپوس (حاصل ضرب جرم در سرعت) الکترون امکان ندارد. پذیرفته شده است در نظر بگیریم که مقادیر همزمان و دقیق هر دو کمیت اصلاً وجود ندارد. حکمی که مقدار دقیق کمیتی را معین می کند، در باره مقدار دقیق کمیتی دیگر که دروغ نیست ولی نامعین است، حکم می کند. به همین جهت کاربرد منطق سه معنایی در این جا اهمیت عملی بسیار کسب می کند. اهمیت عملی منطق احتمالات و چند معنایی در دیگر جاهاست. تمام این ها حاکی از پیچیدگی مفهوم حقیقت، عدم مشروعیت تقابل سخت «حقیقت» — «دروغ» است.